



سعادت از منظر اسپینوزا در گرو وحدت میان انسان و هستی است

اسپینوزا که بی‌تردید یکی از بزرگترین فیلسوفان نظام‌ساز تاریخ است، در زمانه گسترش شکاکیت برآن بود تا به نقطه اتکایی دست یابد، اما بر خلاف دکارت بر سوژه اندیشنده متمرکز نشد.

اسپینوزا که بی‌تردید یکی از بزرگترین فیلسوفان نظام‌ساز تاریخ است، در زمانه گسترش شکاکیت برآن بود تا به نقطه اتکایی دست یابد، اما بر خلاف دکارت بر سوژه اندیشنده متمرکز نشد.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_نسرین دمیرچی: هیچ محققى در حوزه فلسفه، دین و پژوهی و الهیات نیست که از مطالعه دقیق تفکرات اسپینوزا و روشن کردن موضع خود نسبت به اندیشه و های او بی‌نیاز باشد. اسپینوزا فیلسوف مهم و تاثیرگذاری بوده و در جریان و های فکری و اجتماعی متعددی نفوذ داشته و همچنان دارد. در کنار همه اینها، زندگی شخصی او نیز نمونه آموزنده و ای است برای کسانی که سر در پی مشی فلسفی و زیست فیلسوفانه دارند.

متن زیر گفتگوی ما با حسین صابری ورزنه، عضو هیئت علمی گروه ادیان و عرفان دانشگاه تهران در مورد این فیلسوف بزرگ است.

*تکثر اندیشه های فلسفی را چگونه تبیین می فرمایید و چگونه میتوان در میان این اندیشه های متکثر به وحدت رسید؟

اندیشه فلسفی در طی اعصار مختلف در مواجهه با کثرتی که پدیده و های جهان از خود بروز می‌دهند، همواره ناخشنود بوده و تمام کوشش خویش را صرف یافتن یا جعل وحدتی نموده است تا بر این کثرت فائق آید و جهانی را برای خود به تصویر کشد که نه متکثر، بلکه منتظم و معلوم عقل وحدت و گرا باشد. و قواعد و چنین نقشی را ایفاء می‌کنند. از یک سو کثرت را ذیل وحدت گرد هم می‌آورند و از سوی دیگر، گریزپایی رخدادها و عدم تعین ظاهری حوادث را به ریسمان ضرورت مهار می‌سازند و بدین طریق، موجبات خرسندی عقل را فراهم می‌آورند.

تغییر و دگرگونی نیز از جمله مواردی است که همواره پرسش آفرین بوده و اندیشه را به سوی ساحتی رهنمون ساخته که تغییر عارض بر آن نمی‌شود و تذبذب و تزلزل وجود شناختی و ای را که در جهان صیورت است، به جانب خود راه نمی‌دهد: آرخه هستی بنیادینی که در عین ثبات، مجال دگرگونی را فراهم می‌سازد و با وجود صیورتی که بر هر آنچه به دیده حواس ظاهر می‌شود حکم و فرماست، همچنان همان می‌ماند. وحدت در مقابل کثرت، ضرورت در مقابل عدم تعین علی و این و همانی در مقابل صیورت، جملگی مفاهیمی هستند که مهمترین مقولات بسیاری از نظام و های فلسفی را تشکیل داده و اند.

*اسپینوزا به عنوان فیلسوفی نظام ساز، برای وحدت اندیشه های متکثر چه راه حلی ارائه داده است؟

اسپینوزا که بی‌تردید یکی از بزرگترین فیلسوفان نظام‌ساز تاریخ است، در زمانه گسترش شکاکیت و به محاق رفتن فلسفه و منطق ارسطویی، برآن بود تا به نقطه اتکایی دست یابد، اما بر خلاف دکارت بر سوژه اندیشنده متمرکز نشد، بلکه هر سه مقوله وحدت، ضرورت و ثبات را ذیل مفهوم جوهر گرد آورد و آن را مبنای تفکر فلسفی خود قرار داد

اسپینوزا که بی‌تردید یکی از بزرگترین فیلسوفان نظام‌ساز تاریخ است، در زمانه گسترش شکاکیت و به محاق رفتن فلسفه و منطق ارسطویی، برآن بود تا به نقطه اتکایی دست یابد، اما بر خلاف دکارت بر سوژه اندیشنده متمرکز نشد، بلکه هر سه مقوله وحدت، ضرورت و ثبات را ذیل مفهوم جوهر گرد آورد و آن را مبنای تفکر فلسفی خود قرار داد. جوهری الهی که هم واحد است، هم فاعلیتش به ضرورت ذاتی و ازلی است و هم به صورتی سرمدی همواره این و همان است.

علاوه بر این، چون این جوهر در بیرون از مرزهای جهان سکنی نگزیده، ضرورت را نیز با خود به آن سوی آسمان ثوابت منتقل نساخته و از راه دور به تدبیر امور جهان نپرداخته، بلکه در جان جهان مأوی گرفته و ضرورت را درونی عالم قرار داده

است، تا بدین واسطه هم راه را بر هر نوع عدم تعین علّی بسته و هم مبنای علم و معرفت را استحکام بخشیده باشد. از این روی، برای دفاع از وثاقت علم، دیگر نیازی به سخن گفتن از اراده خدا که بر حفظ سنن و نوامیس تعلق گرفته است نیست، چرا که منشاء ضرورت و انتظام علّی، ذاتی جهان است.

اسپینوزا در کسوت یک فیلسوف شهودکننده، به دیده عقل مشاهده $zwnj$ ؛ گر، در پس کثرات و تغییرات، حقیقتی را شهود کرده است که به وحدتی فراگیر، ضرورتی ازلی و ثباتی سرمدی، مبدأ و محمل و نگهدارنده کثرات است. چنین شهودی اگرچه متأثر از شیوع آموزه $zwnj$ ؛ های قبالاتی در جامعه $zwnj$ ؛ ای بوده که وی در آن زیسته است، اما به نظر می $zwnj$ ؛ رسد که پرداختن وی به علوم دقیقه از جمله ریاضیات و هندسه اقلیدسی، در پدید آمدن این وحدت $zwnj$ ؛ نگری سهمی به $zwnj$ ؛ مراتب عظیمتر داشته و در نهایت نیز چارچوب مفهومی فراخی برای ارائه تفکراتش در اختیارش نهاده است.

بنابراین، فهم درست سهم ریاضیات و بالخصوص هندسه در شکل $zwnj$ ؛ دهی به چارچوب $zwnj$ ؛ های معرفتی و مقولات اصلی فلسفه اسپینوزا، پژوهشگر این حوزه را به قلب تفکر وی رهنمون می $zwnj$ ؛ سازد. اسپینوزا برای ارائه تفکراتش در شکل و شمایل هندسی و اقلیدسی، آنگونه که دوستش مایر نیز در مقدمه شرح اصول متذکر می $zwnj$ ؛ شود، متحمل رنج فراوانی شد و احتمالاً این مرارت در مرگ زودرس وی نیز بی $zwnj$ ؛ تأثیر نبوده است.

*لطفا در مورد پیش $zwnj$ ؛ فرض $zwnj$ ؛ های اندیشه اسپینوزا بیشتر بفرمایید.

یکی از پیش $zwnj$ ؛ فرض $zwnj$ ؛ های اساسی اسپینوزا اعتقاد به همراستا بودن نظام ثبوت و اثبات یا نظام علّت و دلیل است. به بیان دیگر، اگر جهان ثبوت از خدا نشأت می $zwnj$ ؛ گیرد و در نهایت به اشیاء متناهی ختم می $zwnj$ ؛ شود، نظام تفکر نیز اگر قرار است به معقولترین وجه ممکن شکل گیرد، می $zwnj$ ؛ بایست از خدا بیآغازد و به امور متناهی ختم کند

یکی از پیش $zwnj$ ؛ فرض $zwnj$ ؛ های اساسی اسپینوزا اعتقاد به همراستا بودن نظام ثبوت و اثبات یا نظام علّت و دلیل است. به بیان دیگر، اگر جهان ثبوت از خدا نشأت می $zwnj$ ؛ گیرد و در نهایت به اشیاء متناهی ختم می $zwnj$ ؛ شود، نظام تفکر نیز اگر قرار است به معقولترین وجه ممکن شکل گیرد، می $zwnj$ ؛ بایست از خدا بیآغازد و به امور متناهی ختم کند. از این روی، در رساله در اصلاح فاهمه در میان تمام تصورات ذهن، تصور خدا را حائز بیشترین وضوح و تمایز می $zwnj$ ؛ داند و آن $zwnj$ ؛ را بهترین نمونه برای تشخیص معیار درستی تصورات تلقی می $zwnj$ ؛ کند و بدین واسطه، برای روش ماهیتی انعکاسی در نظر می $zwnj$ ؛ گیرد.

یعنی روش درست چیزی نیست مگر شناخت معیار حقیقت از روی بدیهی $zwnj$ ؛ ترین تصور و هدایت کردن تفکر بر مبنای این معیار، و استخراج و استنتاج استلزامات و پیامدهای تصورات صحیح و کشف نسبت $zwnj$ ؛ های بین آن $zwnj$ ؛ ها. از این جهت، روش $zwnj$ ؛ شناسی مسبوق به هستی $zwnj$ ؛ شناسی و معرفت $zwnj$ ؛ شناسی است. هستی $zwnj$ ؛ شناسی از این جهت که مبنا تصویری است که انسان از هستی مطلق دارد و معرفت $zwnj$ ؛ شناسی به این خاطر که باید میان تصورات برآمده از تجارب مبهم و تفکر استدلالی یا شهودی تمایز نهاد، و حقیقت را در دو مورد اخیر جست و همین مسبوقیت به هستی $zwnj$ ؛ شناسی و معرفت $zwnj$ ؛ شناسی است که اسپینوزا را به ناتمام گذاردن رساله سوق می $zwnj$ ؛ دهد؛ روش نه پیش از اندیشه و نظام lrm ؛ سازی بلکه توأمان با آن ظهور خواهد یافت.

نحوه اندراج احکام در اشکال هندسی نیز شهود اسپینوزا در خصوص کیفیت اندراج امور کثیر در امر واحد را تحت تأثیر قرار داده و چارچوب مفهومی متقنی برای بیان شهودش فراهم ساخته است. شکل هندسی به عنوان وجه جامع، به صورتی اندراجی دربردارنده تمام احکام خود است و این اندراج احکام متکثر در شیء واحد، به هیچ وجه وحدت وجه جامع را مخدوش نمی $zwnj$ ؛ سازد و چیزی را نیز بر آن اضافه نمی $zwnj$ ؛ کند؛ مثلثیت مثلث تا انتهای استنتاج تمام احکام آن، همچنان همان است.

از سوی دیگر، نسبت ضروری $zwnj$ ؛ ای که بین مقدمات و نتایج در براهین هندسی وجود دارد، اسپینوزا را در انکار وجود اراده جزافیه در ساحت خداوندی و همچنین در مرتبه انسانی راهنما بوده است و دوری گزیدن از تبیینات غایت $zwnj$ ؛ انگارانه را آنچنانکه در اخلاق تصریح می $zwnj$ ؛ کند، همگی مدیون ریاضیات هستیم. نقدهای وی بر انسان $zwnj$ ؛ وار انگاری خدا و انفعالات عاطفی را نیز بسیاری از شارحان، میراثی دانسته $zwnj$ ؛ اند که ساختار غیرشخصی ریاضیات و هندسه در آن بی $zwnj$ ؛ تأثیر نبوده است.

*چرا اسپینوزا از اینکه خدا را خارج از چارچوب جهان بداند، ابا دارد؟

همه این دایره مفهومی و چارچوب قانون و مدار، درونی اندیش (هر چه قرار است از مثلث استنتاج شود، در خود مثلث است) و وحدت و گرا، اسپینوزا را که در جستجوی سعادت است و سعادت را نیز در گرو درک وحدت میان انسان و همه شئون هستی می‌داند (انسان در جهان غریب نیست)، بر آن می‌داند تا موضعی منتقدانه نسبت به تلقی متأللهانی داشته باشد که خدا را بیرون از جهان، قانون ستیز، خالق از عدم و منفعل به انفعالات عاطفی می‌داند، خدایی که در نظر وی، عقل را خرسند نمی‌کند و مجال رسیدن به سعادت حقیقی را از انسان می‌ستاند.

مفهوم و نامتناهی مطلق؛ نیز در فهم تلقی اسپینوزا از خدا اهمیت اساسی دارد و گمان می‌رود، درک اسپینوزا از و نامتناهی مطلق؛ از دلایل اصلی بریدن وی از سنت الهیاتی مرسوم در ادیان ابراهیمی است که موجبات تکفیر وی را هم فراهم می‌سازد

در کنار تمام مفاهیم پیش و گفته، مفهوم و نامتناهی مطلق؛ نیز در فهم تلقی اسپینوزا از خدا اهمیت اساسی دارد و گمان می‌رود، درک اسپینوزا از و نامتناهی مطلق؛ از دلایل اصلی بریدن وی از سنت الهیاتی مرسوم در ادیان ابراهیمی است که موجبات تکفیر وی را هم فراهم می‌سازد. بخش مهمی از آثار اسپینوزا مصروف نقد تلقی و های رایج از خداوند در زمانه خود شد، تلقی و های که بیش از همه در سنت ابن و میمونی و توماسی رواج داشت و مقبول و مطبوع عالمان یهودی و مسیحی قرار گرفته بود. عمده اشکال این دیدگاه و ها در نظر اسپینوزا، تلقی نادرست آن و ها از و ذات نامتناهی؛ و در نتیجه انسان و وار انگاری خداست.

می‌توان گفت که از نظر اسپینوزا، خطای بسیاری از متکلمان و فیلسوفان متأله در فهم درست و عدم تناهی خداوند؛ و به تبع آن تعبیر نادرست از نسبت علی بین خدا و جهان، منجر به این شده است که نظام و های فلسفی و کلامی مورد نظر، از ایجاد یک دستگاه فکری دقیق عاجز بمانند. اما مسئله صرفاً در حد و حدود نقص در یک نظام فلسفی قرار ندارد، بلکه نقص در اندیشه حقیقی، همانطور که پیشتر اشاره شد، به نقص در سعادت می‌انجامد و بنابراین، تمام حوزه و های انسان و شناسی و سعادت و شناسی و اخلاق فردی و اجتماعی را نیز پوشش می‌دهد.

از این روی، در کنار بحث وجه جامع هندسی و اندراج هندسی، یکی دیگر از نقاط ثقل فلسفه اسپینوزا به تلقی وی از ذات نامتناهی باز می‌گردد. اگر نامتناهی مطلق درست فهم شود، نسبت علی بین نامتناهی و متناهی نیز شکل و صورتی خاص می‌یابد و تلقی خدای رخنه و پوش (یا خدای بیرون از دستگاه) که به نحوی در هر دو سنت مذکور مورد پذیرش واقع شده است، باطل می‌گردد. از نظر اسپینوزا، درک ذات نامتناهی مطلق و استنتاج استلزامات منطقی آن، تغییرات عمده و ای در نگرش فلسفی، اخلاقی و دینی ایجاد می‌کند و مواجهه انسان را با خدا و جهان، آلام و لذا، عواطف و هیجانات، خود و دیگران، علم و فلسفه، دین و بایدها و نبایدها و به و طور کلی با هر آنچه به و نحوی با زندگی انسانی نسبت و رابطه دارد، متفاوت می‌سازد.

*در نگاه اسپینوزا، خدا چه نسبتی با طبیعت دارد؟

اسپینوزا با نفی تلقی خدای بیرون از جهان، در حقیقت، به مفهوم طبیعت توسعه می‌بخشد و آن را مترادف با کل هستی به و کار می‌برد

اسپینوزا با نفی تلقی خدای بیرون از جهان، در حقیقت، به مفهوم طبیعت توسعه می‌بخشد و آن را مترادف با کل هستی به و کار می‌برد. با توجه به این مطلب، دو پرسش مهم قابل بررسی است: اول اینکه آیا خدا تمام طبیعت است و یا وجهی/بخشی از طبیعت؟ و دوم اینکه چه فرض و ها و مبادی فلسفی و ای، اسپینوزا را بدین سوی می‌کشاند تا خدا را به عنوان علت درونی در طبیعت قرار دهد؟ پاسخ مختصر به پرسش اول این است که خدا به انضمام حالاتش تمام طبیعت است.

طبیعت چیزی نیست جز ذات خدا (طبیعت طبیعت و آفرین) و حالات خدا (طبیعت طبیعت و پذیرش همین دوگانگی است که موجب می‌شود من از پذیرش تفسیر پان و تنیستی از فلسفه اسپینوزا بازمانم. اما پاسخ به پرسش دوم نیازمند تفصیل می‌باشد. به نظر می‌رسد که رویکرد اسپینوزا در نفی فراطبیعی

بودن خداوند، دارای سوئی هستی؛ شناختی است. در نوع اندیشه؛ ای که از سوی متألّهان و فیلسوفان یهودی، مسیحی و مسلمان ارائه می؛ شود، خداوند به دو معنا متعالی از طبیعت است: هم مجرد است و هم در بیرون از جهان طبیعت قرار دارد.

در این دیدگاه، طبیعت با ماده و تجزیه؛ پذیری و نقص حاصل از آن پیوند ناگسستنی دارد، فلذا خدا را فراطبیعی می؛ داند. اما در اینجا مسئله؛ ای وجود دارد که مشکل آفرینی می؛ کند: «سنخیت علی و معلولی»؛. بسیاری از این اندیشمندان اگرچه سنخیت بین علت و معلول را می؛ پذیرند و قائلند که فاقد شیء نمی؛ تواند معطی شیء باشد، اما باز وجود غیر مادی را علت وجود مادی و وجود غیر ممتد را علت وجود ممتد می؛ دانند.

البته این مشکل برای کسانی که سنخیت علی و معلولی را نمی؛ پذیرند و ضرورت موجود در قاعده علیت را قبول ندارند، مسئله؛ ای پدید نمی؛ آورد. اما ضرورت و سنخیت علی و معلولی به دلایل متفاوتی از سوی بسیاری از فیلسوفان بدیهی انگاشته شده و آن؛ ها را بدین باور سوق داده که نفی این قاعده به تناقض می؛ انجامد. به؛ واسطه پذیرش قاعده سنخیت، متألّهان بسیاری تلاش کرده؛ اند تا نسبت مجرد و مادی را به انجای متفاوت حل کنند، اما به نظر اسپینوزا، پاسخ؛ های آن؛ ها در نهایت به نفی همین قاعده مورد پذیرش می؛ انجامد.

اسپینوزا درست در همینجاست که انقلابی در پاسخ بدین مسئله بوجود می؛ آورد. تا به اکنون تمام این اندیشمندان سعی می؛ کردند تا با پیش؛ فرض فراطبیعی بودن خدا، به نحوی نسبت علی بین امر فراطبیعی و جهان طبیعی را روشن سازند، اما اسپینوزا قائل است که چنین کوشش؛ هایی به بن؛ بست می؛ رسند و بنابراین، مواجهه خود با مسئله را دچار چرخش می؛ کند و پیش؛ فرض فراطبیعی بودن خدا را به چالش می؛ کشد. به عبارت دیگر، اسپینوزا خدا را به درون ساحت طبیعت می؛ آورد تا بتواند برای وجود اشیاء طبیعی توجیهی معقول عرضه دارد.